

بررسی حرکت و تقابل در حکایت شیخ صنعان

مینا امانی^۱

سرور فلاحی نژاد^۲

چکیده

حکایت شیخ صنعان طولانی‌ترین و معروف‌ترین حکایت منظومه منطق الطیر عطار است که تاکنون تحلیل‌ها و مطالعات فراوانی از جنبه‌های مختلف درباره آن صورت گرفته است. در این مقاله، حرکت و تقابل در حکایت شیخ صنعان بررسی شده است. در بررسی حرکت، از منظر بیرونی و درونی به این مؤلفه توجه شده است. طبق نتایج بررسی حرکات بیرونی از کعبه به روم و بالعکس صورت گرفته و حرکات درونی از دینداری به عشق‌ورزی و از عشق‌ورزی به دینداری توأم با معرفت روی داده است. در مبحث تقابل نیز تقابل اعتقادی، تقابل شخصیت‌ها، مکان‌ها، خواب‌ها، زن و مرد و زهد و معرفت بررسی شده است که بر این اساس کفر شیخ و دختر ترسا و دینداری‌شان تقابل درونی و تقابل خود شخصیت‌ها با یکدیگر تقابل بیرونی به شمار می‌رود. در بررسی این دو مؤلفه، به مصادیق آن‌ها در ابیات توجه شده و به عنوان شاهد مثال از آن‌ها استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها

تحلیل متن، تقابل، حرکت، شیخ صنعان، عطار

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی. mina_amani1990@yahoo.com

^۲ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی. Soroor.falahi@gmail.com

مقدمه

فریدالدین ابوحامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق عطار کدکنی نیشابوری مشهور به عطار نیشابوری (زاده ۵۴۰ در کدکن - در گذشته ۶۱۸ هجری قمری در شادیاخ نیشابور) یکی از عارفان و شاعران بزرگ صوفیه در ایران است. آثار به جا مانده از وی عبارتند از: اسرارنامه، الهی نامه، منطق الطیر، مصیبت نامه، مختارنامه، تذکره الاولیاء و دیوان اشعار.^۱

حکایت شیخ صنعان یکی از حکایت‌های منظومه منطق الطیر است که طولانی‌ترین حکایت این کتاب (حدود ۴۱۰ بیت) به شمار می‌آید. داستان شیخ صنعان داستانی عرفانی است که موضوع آن عاشق شدن پیر و مرشدی از پیران صوفیه بر دختری ترساست که ساکن یکی از دیرهای مسیحی در روم (بیزانس) است.

خلاصه داستان

شیخی که خود را قدوه اصحاب و بیدار جهان می‌دانست به یکی از عقبه‌های سلوک گرفتار می‌شود و در خواب می‌بیند:

یوسف توفیق در چاه افتاد عقبه‌ای دشوار در راه افتاد

(عطار، ب: ۱۴)

ناگزیر، به حکم آنچه در رویاها به او نموده بودند عازم روم می‌شود و آنجا گرفتار عشق دختری ترسا می‌شود و به سبب این عشق ایمان می‌دهد و ترسایی می‌خرد و چنان در عشق ظاهر گرفتار می‌شود که خمر می‌نوشد، زنار می‌بندد، خوگ بانی پیشه می‌کند و دست از اسلام و مسلمانی می‌شوید. مریدانش سعی می‌کنند با پند و اندرز شیخ گمراه خود را به راه بازگردانند و زمانی که از تغییر وضع شیخ مأیوس می‌شوند به حجاز بازمی‌گردند و گزارش اعمال او را به مریدی که هنگام سفر روم غایب بود می‌دهند. او آن‌ها را سرزنش می‌کند که چرا شیخ خود را در چنان حالی رها کرده‌اند.

شبی مرید خاص با تضرع و زاری از خدا می‌خواهد که شیخ را از گمراهی نجات بخشد. سرانجام، پیامبر را در خواب می‌بیند که به او بشارت رهایی شیخ را می‌دهد. روز دیگر او با مریدان عازم روم می‌شود و شیخ را که زنار بریده و از نو مسلمان شده بود با خود به حجاز می‌آورد.

اما دختر ترسا که باعث این ماجرا شده بود، پس از مراجعت شیخ احوالش دگرگون می‌شود و پس از دیدن آفتاب در خواب، دیوانه‌وار سر در پی شیخ می‌نهد و به دست او اسلام می‌آورد و جان شیرین را بر سر ایمان خود می‌نهد.

گشت پنهان آفتابش زیر میغ جان شیرین زو جدا شد ای دریغ

(همان، ب: ۴۰۴)

پیشینه تحقیق

محققان و ادیبان در خصوص فهم، تأویل و تفهیم این حکایت رمزی دیدگاه‌هایی پراکنده ارائه کرده‌اند. گاه لایه‌های زبانی آن را کاویده‌اند و گاه به بازنمایی عناصر رمزی پرداخته‌اند.^۲

حکایت شیخ صنعان مانند هر متن عرفانی، رمزی و شاعرانه است و از این منظر قابل تأویل؛ اما تاکنون مقاله‌ای به بررسی حرکت و تقابل (به عنوان دو عنصر از عناصر داستانی، البته با اندکی تسامح درباره تقابل) به طور ویژه نپرداخته است. در این مقاله، سعی شده است این دو عنصر بررسی و ارزیابی شود چرا که مصادیق بارز و برجسته‌ای دارند.

حرکت

یکی از عناصر داستان که در تحلیل داستان به آن توجه می‌شود حرکت است. حرکت یک توالی از چند رخداد است از حالت متعادل به نامتعادل و دوباره متعادل. هر حرکت بخشی از یک قصه است که سیری از حوادث داستان را از حالت متعادل

به نامتعادل و از حالت نامتعادل به حالت متعادل در برمی‌گیرد. هر قصه می‌تواند چندین حرکت داشته باشد که به شکل‌های گوناگون با هم ترکیب یافته‌اند اما نمی‌تواند از یک حرکت کمتر باشد (پراب، ۱۳۶۶: ۷۸).

بررسی حرکت در حکایت شیخ صنعان

حرکت در این حکایت در دو ساحت درونی و بیرونی اتفاق می‌افتد. در یک سو، حرکت درونی و تحولات معرفتی شخصیت‌ها (شیخ صنعان، دختر ترسا، مریدان و مرید خاص) قرار دارد و در سویی دیگر حرکت بیرونی شخصیت‌هاست که در واقع نمود و صورت به عینیت درآمده‌ای از حرکت درونی آن‌هاست. در ادامه، هر یک از این حرکت‌ها بررسی شده است.

حرکت شیخ

حرکت درونی شیخ

حرکت درونی شیخ، حرکت از زهد به سوی معرفت است. شیخ که در ابتدای داستان قدوة اصحاب و بیدار جهان بود در اواسط حکایت دچار عقبه می‌گردد و گرفتار کفر می‌شود؛ سپس با موفقیت عقبه را پشت سر می‌گذارد و به معرفتی آگاهانه دست می‌یابد و به هدایت مریدان می‌پردازد.

شیخ صنعان پیر عهد خویش بود در کمال از هر چه گویم بیش بود ...
گرچه خود را قدوة اصحاب دید چند شب برهم چنان در خواب دید
کز حرم در رومش افتادی مقام سجده می‌کردی بتی را بردوام
چون بدید این خواب، بیدار جهان گفت دردا و دریغا این زمان
یوسف توفیق در چاه افتاد عقبه‌ای دشوار در راه افتاد
(همان، ب: ۱۱۹۱-۱۲۰۴)

حرکت بیرونی شیخ

شیخ خوابی می‌بیند و به دنبال تعبیر آن می‌گردد. پس از گذراندن مراحل، به تعبیر خواب خویش می‌رسد که گذشت ناز زهد و رسیدن به عرفان و شناخت عاشقانه خداوند است.

گرچه خود را قدوة اصحاب دید چند شب برهم چنان در خواب دید
کز حرم در رومش افتادی مقام سجده می‌کردی بتی را بر دوام
چون بدید این خواب، بیدار جهان گفت دردا و دریغا این زمان
یوسف توفیق در چاه افتاد عقبه‌ای دشوار در راه افتاد
من ندانم تا ازین غم جان برم ترک جان گفتم، مگر ایمان برم
(همان، ب: ۱۲۰۱-۱۲۰۵)

حرکت اصلی در این داستان، سفر شیخ از حرم کعبه به روم عشق و سپس بازگشت او از روم عشق به حرم کعبه است.

آخر از ناگاه پیر اوستاد با مریدان گفت کارم افتاد
می‌باید رفت سوی روم زود تا شود تعبیر این معلوم زود
(همان، ب: ۱۲۰۹-۱۲۱۰)

و:

شیخ غسلی کرد و شد در خرقة باز رفت با اصحاب خود سوی حجاز
(همان، ب: ۱۵۴۶)

این حرکت شیخ اگرچه در ظاهر حرکتی رو به عقب است و گویی صعود و سلوک عارف به سقوط مبدل گشته است اما از دید عطار دقیقاً حرکتی به سمت مقصد و مقصود است:

نیست یک تن بر همه روی زمین کو ندارد عقبه‌ای در ره چنین
گر کند آن عقبه قطع این جایگاه راه روشن گرددش تا پیشگاه
ور بماند در پس آن عقبه باز در عقوبت ره شود بر وی دراز
(همان، ب: ۱۲۰۶-۱۲۰۸)

اگر بخواهیم سفرهای شیخ را با اسفار اربعه ملاصدرا^۳ مطابقت دهیم، شاید بتوان با اندکی تسامح سفر سوم (من الحق الی الخلق بالحق) و چهارم (بالحق فی الخلق) اسفار اربعه را برای شیخ تصور کرد. در حقیقت، سفر اول (من الخلق الی الحق) و دوم (بالحق فی الحق) شیخ پیش از طرح داستان انجام یافته است. اینکه وی در مقام شیخوخیت قرار دارد نشانگر انجام یافتن سفر اول و دوم وی است.

سفر شیخ از کعبه به روم را می‌توان، با سفر سوم از اسفار اربعه (من الحق الی الخلق بالحق) مطابقت داد. در واقع، شیخی که به مقام شیوخیت دست یافته است، اینک به سوی خلق (روم) بازمی‌گردد تا عده‌ای را هدایت کند (در اینجا دختر ترسا را هدایت می‌کند) و پس از انجام این مأموریت (هدایت) به سوی حق بازمی‌گردد.

بازگشت شیخ از روم به کعبه را می‌توان با سفر چهارم از اسفار اربعه (بالحق فی الخلق) مطابقت داد. در این مرحله، عارف خود را در مقام و احدیت خدا فنا می‌کند و به مقام بقا می‌رسد و از این طریق از سوی حق برای خلق ارمان می‌آورد. شیخ صنعان نیز در این مرحله از سفرش با توبه و زنار پاره کردن خود را در حق فنا می‌کند و به تعبیر خویش که گذشتن از زهد و رسیدن به عرفان و شناخت عاشقانه خداوند است می‌رسد و پس از شناخت عاشقانه و عارفانه حق به سوی خلق (مریدان) باز می‌گردد. این حرکت‌ها را می‌توان به صورت رفت و برگشت این گونه نشان داد:



شکل (۱): حرکت شیخ صنعان

این سفر فردی هدایتگر است که از حضور حق به سوی خلق می‌آید تا هدایتگر ایشان باشد و سپس بار دیگر پس از رسیدن به هدف به حضور حق بازمی‌گردد و در آخر حکایت بازگشتش به سوی مریدان آگاهانه و با معرفت است.

حرکت دختر ترسا

حرکت درونی دختر ترسا

حرکت درونی دختر، حرکت از ترسایی (کفر؟) به ایمان است. دختر پس از دیدن خواب، دچار تحول روحی می‌شود و به دنبال شیخ روان می‌گردد.

دید از آن‌پس دختر ترسا بخواب کاوفتادی در کنارش آفتاب
آفتاب: آنگاه بگشادی زبان کز پی شیخت روان شو این زمان
(همان، ب: ۱۵۴۷-۱۵۴۸)

حرکت بیرونی دختر ترسا

حرکت دختر ترسا از روم به کعبه به صورتی مرحله‌ای انجام شده‌است. این سفر زمانی آغاز می‌شود که دختر ترسا خوابی

می‌بیند:

دید از آن پس دختر ترسا به خواب کافتادی در کنارش آفتاب
آفتاب آنگاه بگشادی زبان کز پی شیخ روان شو این زمان
مذهب: او گیر و خاک او بیاش ای پلیدش کرده پاک او بیاش
او چو آمد در ره تو بی مجاز در حقیقت، توره او گیر باز
از رهش بردی به راه او در آی چون به راه آمد، تو همراهی نمای
رهزنش بودی بسی همره بیاش چند ازین بی آگهی آگه بیاش
(همان، ب: ۱۵۴۷-۱۵۵۲)

پس از این خواب دختر به دنبال شیخ و مریدان او روان می‌گردد.

با دل پردرد و شخص ناتوان از پی شیخ و مریدان شد دوان
همچو ابر غرقه در خوی می‌دوید پای داد از دست بر پی می‌دوید
می‌ندانست او که در صحرا و دشت از کدامین سوی می‌باید گذشت
عاجز و سرگشته می‌نالید خوش روی خود در خاک می‌مالید خوش
(همان، ب: ۱۵۶۱-۱۵۶۴)

این سفر مطابق با سفر اول (من الخلق الی الحق) از اسفار اربعه ملاصدرا است. دختر پس از بازگشت شیخ به کعبه سرزمین روم (خلق) را ترک می‌کند و به دنبال شیخ به سوی کعبه (حق) می‌شتابد. حرکت دختر ترسا اینچنین تصویر می‌شود:



شکل (۲): حرکت دختر ترسا

این سفر، سفر فرد هدایت شده‌ای است که مراحل سلوک را به شتاب طی می‌کند. چون در پی هدایتگری نیست در همان مرحله فنا می‌ماند و از این رو مرگ پایان‌بخش زندگی وی است.

حرکت مرید خاص

حرکت درونی مرید خاص

مرید خاص تمام مراحل سلوک را طی کرده است. می‌توان گفت وی هر چهار سفر از اسفار اربعه را طی کرده و به معرفت رسیده است. شخصیت مرید خاص شخصیتی ایستاست و در طول داستان دچار تحول روحی نمی‌شود، چون در هدایت محض قرار دارد. از دم همت این مرید است که شیخ به سلامت و نجات می‌رسد و پیامبر شفاعت وی را در حق مرادش می‌پذیرد؛ از این رو می‌توان گفت مرید خاص از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و نمونه‌ای از سالکان مجذوب است.

شیخ را در کعبه یاری چست بود در ارادت دست از کل شست بود
 بود بس بیننده و بس راهبر زو نبودی شیخ را آگاه تر
 (همان، ب: ۱۴۶۲-۱۴۶۳)

و:

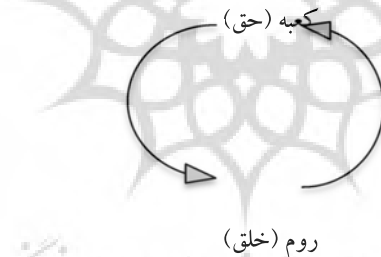
بعد از آن اصحاب را گفت آن مرید گر شما را کار بودی بر مزید
 جز در حق نیستی جای شما در حضورستی سراپای شما
 در تظلم داشتن در پیش حق هر یکی بردی از آن دیگر سبق ...
 آخر الامر آنکه بود از پیش صف آمدش تیر دعا اندر هدف
 (همان، ب: ۱۴۹۱-۱۵۰۶)

حرکت بیرونی مرید خاص

حرکت مرید خاص از کعبه به روم و بالعکس است. وی در این حکایت نقش هدایتگری را دارد که با هدایت کردن سایر مریدان شیخ را به کعبه بازمی آورد.

جمله اصحاب را آگاه کرد مزدگانی داد و عزم راه کرد
 رفت با اصحاب گریان و دوان تا رسید آنجا که شیخ خوک وان
 (همان، ب: ۱۵۲۳-۱۵۲۴)

حرکت مرید خاص را می توان این گونه تصویر کرد:



روم (خلق)

حرکت مریدان

حرکت درونی مریدان

مریدان دائماً در تحیر به سر می برند. این سفرها مخصوص عارف واصل است و ظاهراً مطابق با احوال مریدان نیست. در حقیقت، مریدان فقط حرکت بیرونی دارند، چون در اطاعت محض از مراد خود هستند و تحول معنوی در آنان پدید نمی آید.

حرکت بیرونی مریدان

حرکت مریدان حرکتی دوسویه است. با رها کردن شیخ به سوی گمراهی متمایل می شوند و پس از دیدار مرید خاص همراه با او به سمت هدایتگری پیش می روند؛ بنابراین حرکت آن‌ها از کعبه به روم و از روم به کعبه و دوباره از کعبه به روم و از روم به کعبه است.

چارصد مرد مرید معتبر پس روی کردند با او در سفر
 می شدند با او تا اقصای روم طوف می کردند سر تا پای روم
 (همان، ب: ۱۲۱۱-۱۲۱۲)

و:

چون بدیدند آن گرفتاری او باز گردیدند از یاری او
 جمله از شومی او بگریختند در غم او خاک بر سر ریختند
 بود یاری در میان جمع چست پیش شیخ آمد که ای در کار سست
 می‌رویم امروز سوی کعبه باز چیست فرمان باز باید گفت راز
 یا همه همچون تو ترسایی کنیم خویش را محراب رسوایی کنیم
 (همان، ب: ۱۴۳۷-۱۴۴۱)

و:

جمله اصحاب را آگاه کرد مژدگانی داد و عزم راه کرد
 رفت با اصحاب گریان و دوان تا رسید آنجا که شیخ خوک‌وان
 (همان، ب: ۱۵۲۳-۱۵۲۴)

و:

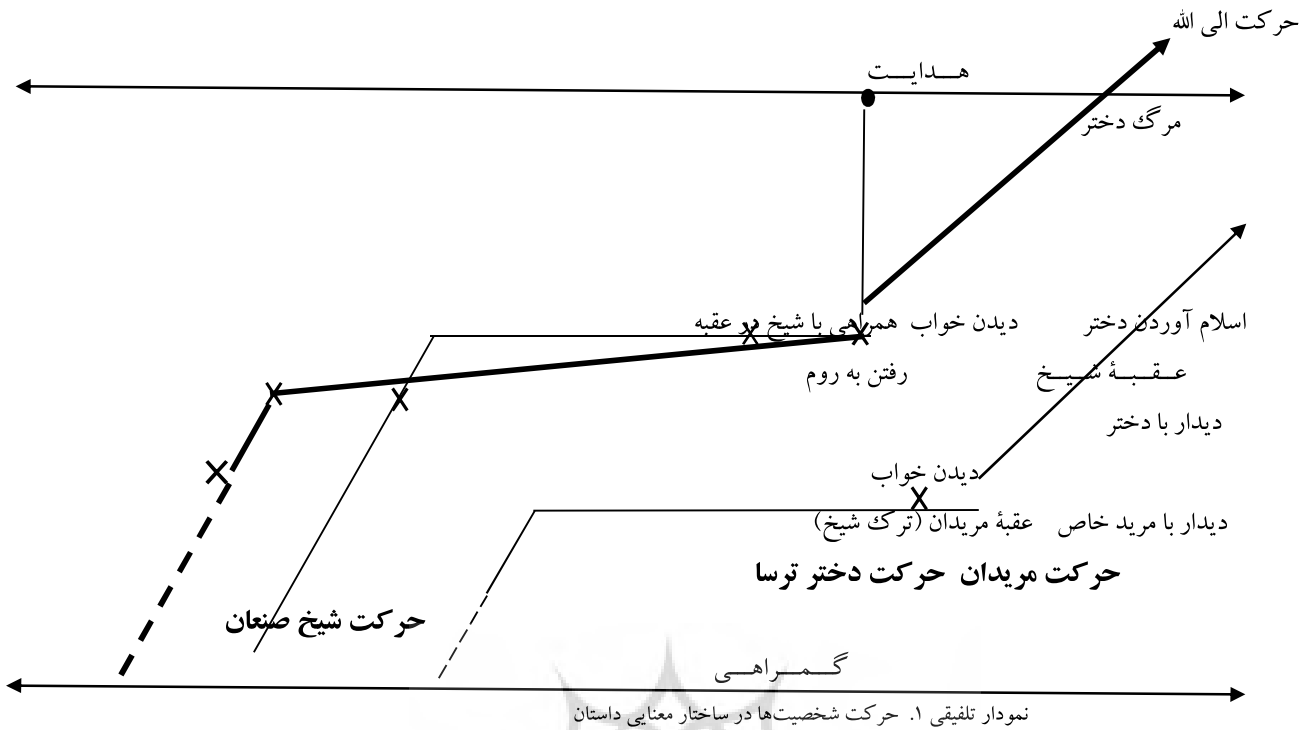
قصه کوتاه می‌کنم زان جایگاه بودشان القصه حالی عزم راه
 شیخ غسلی کرد و شد در خرقة باز رفت با اصحاب خود سوی حجاز
 (همان، ب: ۱۵۴۵-۱۵۴۶)

می‌توان سفرهای مریدان را تکرار سفر اول (من الخلق الی الحق) از اسفار اربعه دانست. اینان در همان مراحل اولیه سلوک مانده‌اند و پیشرفتی ندارند. این حرکت‌ها در چهار مرحله به صورت زیر ترسیم می‌شود:



شکل (۴): حرکت مریدان

این سفرها نشانگر حیرتی است که سالکان عرصه عرفان بدان دچارند. آن‌ها باید به مرحله هدایتگری برسند یا از هدایت-
 شدگی به مرحله فنا دست یابند و تا رسیدن به آن مراحل این تردید و تحیر با آن‌ها همراه است و اگر نتوانند به معرفت و بصیرت
 لازم دست یابند، همچنان در این حیرانی سرگردان خواهند ماند.



• شیخ صنعان از آغاز پیر عهد خویش معرفی می‌شود؛ یعنی بخشی از مسیر سیر و سلوک عارفانه را به تدریج طی کرده است.

شیخ صنعان پیر عهد خویش بود در کمال از هر چه گویم بیش بود
(همان، ب: ۱۱۹۱)

اما این سلوک با معرفت محض همراه نیست و با گمراهی آمیخته است. این آمیختگی همان گرد و غباری است که از دیرباز بین شیخ و خداوند وجود داشته است.

در میان شیخ و حق از دیرگاه بود گردی و غباری بس سیاه
(همان، ب: ۱۵۱۶)

پس از موفقیت در گذر از عقبه، شیخ به معرفت محض می‌رسد و به سوی حق و هدایت طی طریق می‌کند.

کفر برخاست از ره و ایمان نشست بت پرست روم شد یزدان پرست
(همان، ب: ۱۵۳۹)

• دختر ترسا در مسیر سلوک در گمراهی قرار دارد و در جریان این کشف و شهود (دیدن آفتاب در خواب) متحول می‌شود و یک‌باره به سوی هدایت صعود می‌کند و با رسیدن به کمال می‌میرد.

دید از آن پس دختر ترسا بخواب کاوفتادی در کنارش آفتاب
(همان، ب: ۱۵۴۷)

و:

گفت از تشویر تو جانم بسوخت بیش ازین در پرده نتوانم بسوخت
ببرفکندم پرده تا آگه شوم عرضه کن اسلام تا با ره شوم
(همان، ب: ۱۵۸۴-۱۵۸۵)

این بگفت آن ماه و دست از جان فشاند نیم جانی داشت بر جانان فشاند
گشت پنهان آفتابش زیر میغ جان شیرین زو جدا شد ای دریغ
(همان، ب: ۱۵۹۳-۱۵۹۴)

• مریدان هم در طاعت محض از مراد خود هستند و در سفر شیخ را همراهی می کنند؛ البته حرکت مریدان حرکتی کامل نیست و ایشان همچنان برای رسیدن به هدایت و معرفت در حرکت هستند.

چارصد مرد مرید معتبر پس روی کردند با او در سفر
(همان، ب: ۱۲۱۱)

وقتی شیخ آیین ترسایی در پیش می گیرد، آن ها هم می خواهند با شیخ خود موافقت کنند. پس از او کسب تکلیف می کنند و شیخ آن ها را آزاد می گذارد که هر کجا می خواهند بروند. مریدان هم اطاعت می کنند و بدون شیخ به کعبه بازمی گردند. می توان عقبه مریدان را ترک شیخ و بازگشت آنان به کعبه دانست.

می رویم امروز سوی کعبه باز چیست فرمان باز باید گفت راز
یا همه همچون تو ترسایی کنیم خویش را محراب رسوایی کنیم
این چنین تنهات نپسندیم ما همچو تو زنا بر بندیم ما
یا چو نتوانیم دیدت همچین زود بگریزیم بی تو زین زمین
معتکف در کعبه بنشینیم ما دامن از هستیت در چینیم ما
شیخ گفتا جان من پردرد بود هر کجا خواهید باید رفت زود
این بگفت و روی از یاران بتافت خوکوانی راسوی خوکان شتافت
بس که یاران از غمش بگریستند گه ز دردش مرده گه می زیستند
عاقبت رفتند سوی کعبه باز مانده جان در سوختن تن در گداز
(همان، ب: ۱۴۴۰-۱۴۵۹)

• مرید خاص از ابتدا در مسیر هدایت قرار دارد و از دم همت اوست، که شیخ به سلامت و نجات می رسد و پیامبر شفاعت وی را در حق مرادش می پذیرد؛ از این رو می توان گفت مرید خاص از جایگاه ویژه ای برخوردار است و نمونه ای از سالکان مجذوب است. در حقیقت، مرید خاص شخصیتی ایستا دارد و دچار تحول نمی شود.

شیخ را در کعبه یاری چست بود در ارادت دست از کل شسته بود
بود بس بیننده و بس راهبر زو نبودی شیخ را آگاه تر...
آخرا امر آنکه بود از پیش صف آمدش تیر دعا اندر هدف
(همان، ب: ۱۴۶۲-۱۵۰۶)

تقابل

پیش از تعریف تقابل لازم است بدانیم که تقابل به خودی خود جزء عناصر داستانی محسوب نمی شود و می توان گفت که تقابل حاصل کشمکش است؛ از این رو با اندک تسامح تقابل را جزء عناصر داستانی به شمار آورده و به تعریف آن پرداخته ایم. در کتاب عوامل داستان، کشمکش چنین تعریف شده است:

«کشمکش از تضاد شروع می‌شود و به تقابل می‌رسد و در تقابل ادامه می‌یابد. پس کشمکش حاصل جمع تضاد دو تقابل است.» (بهشتی، ۱۳۷۶: ۶۶-۶۷).

برای روشن شدن بحث بهتر است به بررسی تضاد و سپس تقابل پردازیم. اصولاً، وقتی از تضاد سخن می‌گوییم، مفاهیمی مورد نظر است که ضد یکدیگرند و اجتماع آن‌ها در کنار هم میسر نیست. خوبی و بدی هم با هم در تضادند و آنچه در بیشتر داستان‌ها اتفاق می‌افتد تقابل این دو است؛ خوبی و بدی باهم یک جا جمع نمی‌آیند و چون بر زندگی یکدیگر اثر می‌گذارند ناچار برای دفع این اثر به رویارویی با هم برمی‌خیزند. بدی درصدد نابودی خوبی است و خوبی در پی آن است که شر بد را از سر واکند. وقتی خوبی و بدی برای نابودی یکدیگر وارد عمل شوند، تقابل انجام گرفته است. پس درگیری دو متضاد که به نابودی یکی و پیروزی دیگری یا به ضعف هر دو می‌انجامد، تقابل نامیده می‌شود (همان).

بر اساس تعریفی دیگر، از مقابله شخصیت‌ها با هم کشمکش به وجود می‌آید؛ افزون بر این، شخصیتی ممکن است در خود چیزی کشف کند که قبلاً از آن خبر نداشته است و همین آگاهی و استشعار موجب بروز کنش‌ها و واکنش‌هایی در او می‌شود. ممکن است از این آگاهی سر بخورد یا از آن احساس پیروزی و غرور کند یا ممکن است احساس دستخوش تغییرات مداوم شود و خشنودی و غرورش به عجز و ناتوانی و عجز او به غرور و خشنودی تبدیل شود. همین کنش‌ها و واکنش‌ها ممکن است موجب تغییر و تحولی در شخصیت داستان شود. (میرصادقی، ۱۳۸۱: ۷۲) نمود این تقابل را در شخصیت‌های این حکایت به روشنی بازمی‌یابیم.

تقابل‌ها در حکایت شیخ صنعان

تقابل اعتقادی (کفر و ایمان)

اساسی‌ترین تقابل در حکایت شیخ صنعان، تقابل کفر و ایمان است. عطار هم مانند دیگر عرفا ترسایی را رمزی از بی‌دینی می‌داند.

شیخی با ایمان، عاشق ترسایی (کافر؟) می‌شود. شیخی که قدوة اصحاب و بیدار جهان است، در پی خوابی که می‌بیند از حجاز (سرزمین ایمان) عازم روم (سرزمین کفر) می‌شود و در آنجا به عشق دختری ترسا گرفتار می‌گردد و به سبب این عشق ایمان می‌دهد و ترسایی می‌خرد.

چون بدید این خواب بیدار جهان گفت دردا و دریغا این زمان
یوسف توفیق در چاه افتاد عقبه‌ای دشوار در راه افتاد
من ندانم تا ازین غم جان برم ترک جان گفتم اگر ایمان برم
(عطار: ب: ۱۲۰۳-۱۲۰۵)

و:

عشق دختر کرد غارت جان او کفر ریخت از زلف بر ایمان او
شیخ ایمان داد و ترسایی خرید عاقبت بفروخت رسوایی خرید
(همان، ب: ۱۲۳۷-۱۲۳۸)

در اواخر داستان، شیخ زنار کفر از میان بازمی‌کند و از جهل و بیچارگی رهایی می‌یابد، کفر از میان می‌رود و ایمان جایگزینش می‌شود.

کفر برخاست از ره و ایمان نشست بت پرست روم شد یزدان پرست
(همان، ب: ۱۵۳۹)

در شخصیت دختر ترسا نیز تقابل اعتقادی وجود دارد؛ نوعی کشمکش میان کفر و ایمان، دختر ترسا از ترسایی به مسلمانی روی می آورد.

گفت از تشویر تو جانم بسوخت بیش ازین در پرده نتوانم بسوخت
برفکندم پرده تا آگه شوم عرضه کن اسلام تا باره شوم
(همان، ب: ۱۵۸۴-۱۵۸۵)

تقابل شخصیت‌ها

شیخ صنعان در داستان با این صفات معرفی می‌شود: پیرعهد خویش، بیدار جهان، قدوه اصحاب، جامع کمالات، اهل علم و عمل، اهل کشف و اسرار، اهل کرامات و مقامات معنوی، مقتدای خلق در شادی و غم، شیخ حرم به مدت پنجاه سال، دارای نفسی شفافبخش، دارای چهارصد مرید صاحب کمال، قرب پنجاه حج بجای آورده، عمری عمره گزارده، نماز و روزه بیحد داشته و هیچ سنتی را فرو نگذارده است.

شیخ صنعان پیر عهدی خویش بود در کمال از هر چه گویم بیش بود
شیخ بود او در حرم پنجاه سال با مریدی چارصد صاحب کمال ...
خلق را فی الجمله در شادی و غم مقتدایی بسود در عالم علم
(همان، ب: ۱۱۹۱-۱۲۰۰)

ولی پس از دیدن دختر ترسا عاشقی حیران و دل از دست داده می‌شود و دین و ایمان خویش می‌بازد، بر میان زنار می‌بندد و به لباس و روش ترسایان درمی‌آید و خمر می‌نوشد و خوک‌بانی پیشه می‌کند و به تمامی دست از اسلام و مسلمانی می‌شوید.

شیخ چون در حلقه زنار شد خرقة آتش در زود و در کار شد
دل ز دین خویشتن آزاد کرد نه ز کعبه نه ز شیخی یاد کرد
(همان، ب: ۱۳۹۴-۱۳۹۵)

در نهایت، پشیمان می‌شود و مسلمانی از سر می‌گیرد، ولی این بار با معرفتی بیشتر. وی شیخی صاحب کمالات است که در راه معرفت به مرحله مرادی رسیده و چهارصد مرید از او کسب تکلیف می‌کنند.

کفر برخاست از ره و ایمان نشست بت پرست روم شد یزدان پرست
(همان، ب: ۱۵۳۹)

در عوض دختر ترسا با ویژگی‌هایی همچون: روحانی صفت، دارای معرفت در راه روح الله، بسیار زیبا، با زلف و لب و چشمی بسیار دل‌انگیز، ابرو و روی و دهانش زیباترین، چاه زنخدانی سیمین، گوهری برموی و برقی بر روی بسته توصیف می‌شود.

دختری ترسا و روحانی صفت در ره روح‌اللهش صد معرفت
بر سپهر حسن در برج جمال آفتابی بود اما بی‌زوال ...
گوهری خورشید فش در موی داشت برقی شعر سیه بر روی داشت
(همان، ب: ۱۲۱۴-۱۲۳۱)

چون شیخ به او اظهار عشق می‌کند، دختر با ناز و کرشمه جواب رد می‌دهد و سپس او را امتحان می‌کند. در آخر حکایت هم که دختر متحول می‌شود، با صفاتی چون دلدادگی، بی‌ناز و طرب، جامه دران، خاک بر سر، عاجز و سرگشته، عذرخواه، روی زرد، برهنه پای، چون مردهای بر روی خاک توصیف می‌شود.

نعره زد جامه‌دران بیرون دوید خاک بر سر در میان خون دوید

با دل پردرد و شخص ناتوان از پی شیخ و مریدان شد دوان ...
عاجز و سرگشته می‌نالید خوش روی خود در خاک می‌مالید خوش
(همان، ب: ۱۵۶۰-۱۵۶۴)

بر اساس ویژگی‌هایی که برای شیخ و دختر ترسا برشمرده‌ایم، این دو شخصیت را در تقابل با هم می‌بینیم.

تقابل مکان‌ها

مکان‌هایی که در این حکایت از آن‌ها نام برده شده عبارتند از: روم که نماد سرزمین کفر و بت پرستی است و کعبه که نماد سرزمین حق، ایمان و یکتاپرستی است. در کل داستان شخصیت‌ها بین این دو مکان در رفت و آمد هستند و درجه ایمان و یقینشان با گذر از سرزمین کفر به سرزمین یکتاپرستی سنجیده می‌شود. حرکت رفت و برگشت شخصیت‌ها از کعبه به روم و بالعکس تداعی کننده سعی بین صفا و مروه در مناسک حج است. البته در اواسط داستان از دیر مغان هم یاد شده که نمادی دیگر از سرزمین کفر است.

شیخ را بردند تا دیر مغان آمدند آنجا مریدان در فغان
(همان، ب: ۱۳۵۸)

تقابل خواب‌ها

خواب شیخ نوعی رویاست. شیخ خواب می‌بیند که بتی را مدام پرستش می‌کند.

گرچه خود را قدوه اصحابدید چندشب برهم چنان در خواب دید
کز حرم در رومش افتادی مقام سجده می‌کردی بتی را بردوام
(همان، ب: ۱۲۰۱-۱۲۰۲)

دختر ترسا در خواب آفتابی را می‌بیند. این نوع خواب مکاشفه است. مکاشفه با شهود و رویت همراه است (اسعد، ۱۳۸۸).

دید از آن پس دختر ترسا به خواب کاوفتادی در کنارش آفتاب
(عطار، ب: ۱۵۴۷)

اما خواب مرید خاص از نوع کشف مجرد و بی‌واسطه است و عیناً پیامبر را در خواب می‌بیند. ویژگی این نوع خواب آن است که روح پاک و پالوده از هر پلیدی و آلودگی نفس، بدون دخالت نفس برای ما از عالم غیب خبر می‌آورد (اسعد، ۱۳۸۸)

مصطفی را دید می‌آمد چو ماه در برافکنده دو گیسوی سیاه
(عطار، ب: ۱۵۰۹)

الهام درونی شیخ در انتهای داستان هم از نوع اعلام است. اعلام نوعی کشف مجرد است با این تفاوت که اعلام به صورت

ندای درونی است اما کشف با شهود و رویت همراه است. (اسعد، ۱۳۸۸)

شیخ را اعلام دادند از درون کآمد آن دختر ز ترسایی برون
(عطار، ب: ۱۵۰۷)

تقابل زن و مرد

در حکایت شیخ صنعان، صحبت از یک زن (دختر ترسا) و یک مرد (شیخ صنعان) است. در این حکایت، مرد پس از گرفتاری در عقبه سلوک با موفقیت آن را پشت سر می‌گذارد و هدایت می‌شود و به سوی خدا طی طریق می‌کند.

کفر برخاست از ره و ایمان نشست بت پرست روم شد یزدان پرست

(همان، ب: ۱۵۳۹)

اما زن پس از اینکه از گمراهی به در می‌آید و هدایت می‌شود، در همان مراحل اولیه هدایت مرگ گریبانش را می‌گیرد و مانع ادامه سلوک وی می‌شود.

گفت از تشویر تو جانم بسوخت بیش ازین در یزده نتوانم بسوخت

برفکندم پرده تا آگه شوم عرضه کن اسلام تا با ره شوم ...

این بگفت آن ماه و دست از جان فشاند نیم جانی داشت بر جانان فشاند

(همان، ب: ۱۵۸۴-۱۵۹۳)

چرا مرد می‌تواند حرکت الی الله را ادامه دهد ولی حرکت و هدایت زن با مرگ متوقف می‌شود؟ این موضوع را می‌توان به گونه‌ای برخاسته از اندیشه مردسالارانه دانست که هدایتگری را غالباً وظیفه‌ای مردانه می‌دانستند و این موضوع که زنی بتواند هدایت عده‌ای را بر عهده بگیرد برایشان دشوار بوده است.

تقابل زهد (جهل) و معرفت (علم)

برای توضیح این تقابل می‌توان به شخصیت مریدان و مرید خاص اشاره کرد. مریدان در مرحله زهد (جهل) قرار دارند و طبق سنت از شیخ خود اطاعت می‌کنند.

چارصد مرد مرید معتبر پس روی کردند با او در سفر

می‌شدند با او تا اقصای روم طوف می‌کردند سر تا پای روم

(همان، ب: ۱۲۱۱-۱۲۱۲)

وقتی شیخ می‌خواهد به آیین ترسایان درآید، او را نصیحت می‌کنند و به او می‌گویند که غسل کند و نماز بخواند یا به عبارتی دیگر او را به عبادات ظاهری تشویق می‌کنند.

چون مریدانش چنین دیدند زار جمله دانستند کافتادست کار

سر به سر در کار او حیران شدند سرنگون گشتند و سرگردان شدند

پسند دادندش بسی سودی نبود بودنی چون بود بهبودی نبود

(همان، ب: ۱۲۴۱-۱۲۴۳)

این مریدان نماد سالکانی هستند که هنوز به معرفت نرسیده‌اند و در ابتدای راه مانده‌اند و اسیر ظواهر هستند. از این رو وقتی شیخ آن‌ها را آزاد می‌گذارد که هر کجا می‌خواهند بروند، قبول می‌کنند و شیخ خود را رها می‌کنند.

شیخ گفتا جان من پردرد بود هر کجا خواهید باید رفت زود

عاقبت رفتند سوی کعبه باز مانده جان در سوختن تن در گداز

(همان، ب: ۱۴۴۵-۱۴۵۹)

در مقابل این مریدان، مرید خاص قرار می‌گیرد. سالکی صاحب معرفت و پاکباز که وقتی از احوال شیخ باخبر می‌شود مریدان را ملامت می‌کند که چرا او را رها کردند و باز گشتند.

گر شما بودید یار شیخ خویش یاری او از چه نگرفتید پیش؟

شرمتان باد آخر این یاری بود حق‌گذاری و وفاداری بود؟

(همان، ب: ۱۴۷۶-۱۴۷۷)

بنابراین، از مریدان می‌خواهد که بر درگاه حق تعظم‌خواهی کنند و چله بنشینند. در نهایت نیز توبه او در حق شیخ کارساز می‌شود و از همت افزون او شیخ رهایی می‌یابد. این مرید در سلوک ثابت‌قدم و بامعرفت است و لحظه‌ای تردید به او راه نمی‌یابد و به همین سبب در خواب پیامبر را می‌بیند.

نمونه دیگر تقابل زهد و معرفت در رفتار شیخ دیده می‌شود. شیخ در ابتدای حکایت در مرحله زهد قرار دارد و در پی دیدن خواب برای رسیدن به معرفت آگاهانه عازم روم می‌شود و گرفتار عقبه می‌گردد. در پی گذر از عقبه به تدریج مراحل سلوک را طی می‌کند و به معرفت می‌رسد و به سوی حق هدایت می‌شود.

نتیجه‌گیری

دو عنصر حرکت و تقابل از عناصر مهم در حکایت شیخ صنعان به شمار می‌آیند که مصادیق بارز و برجسته آن‌ها در ابیات نمایان است. در این مقاله، حرکت‌های داستان از دو منظر بیرونی و درونی بررسی شده است. از منظر بیرونی، حرکت از سرزمین روم به کعبه و بالعکس اتفاق افتاده و از منظر درونی حرکت از دین‌داری به عشق‌ورزی و از عشق‌ورزی به دین‌داری توأم با معرفت روی داده است. این حرکت‌ها با رسم نمودار و شکل نیز بیان شده است.

بررسی حرکت‌ها بیانگر آن است که داستان شیخ صنعان از حیث غایت و درونمایه داستانی مبتنی بر یکی از مشهورترین موضوعات عرفانی یعنی حرکت، سلوک و سفر روحانی است. هر چهار سفر عرفانی (۱. من الخلق الی الحق؛ ۲. بالحق فی الحق؛ ۳. من الحق الی الخلق بالحق؛ ۴. بالحق فی الخلق) که ملاصدرا در اسفار اربعه از آن‌ها یاد کرده است، با داستان شیخ صنعان قابل تطبیق است.

در مبحث تقابل نیز به بررسی تقابل اعتقادی، تقابل شخصیت‌ها، مکان‌ها و خواب‌ها، زن و مرد، زهد و معرفت پرداخته شده و چنین نتیجه‌گیری شده است که شخصیت‌های این حکایت در کشمکش درونی با خود و کشمکش بیرونی با دیگری در مسیر داستان پیش می‌روند.

در این پژوهش، کوشیده شده است از راه بررسی دو عنصر تقابل و حرکت نگاهی دیگرگونه به داستان پر رمز و راز شیخ صنعان ارائه شود و از این رو می‌تواند راهگشای سایر پژوهشگران در این حوزه باشد.

پی‌نوشت

۱. کتاب اسفار اربعه اثر صدرالدین محمد بن ابراهیم قوام شیرازی معروف به ملاصدرا و صدرالمآلهین (درگذشته ۱۰۴۵ قمری) است.

تعبیر اسفار (جمع سَفَر به معنای رهنوردی و سلوک و طی طریق به سوی مقصدی خاص) را همان‌گونه که خود صدرالمآلهین در مقدمه کتاب آورده، از اسفار اربعه روحانی (اسفار عقلی) عرفا برگرفته است.

سفر اول (من الخلق الی الحق) حرکت و تحول از بشریت، جسمانیت و ظلمت است. این مرحله گذار سالک از کنار مظاهر حق در عالم ماده است که هم تجلی است و هم حجاب و نمی‌توان از آن غافل بود و از طرفی نمی‌باید پای دل را بدان بست و تن

به اسارت داد؛ پس سالک بایستی این تجلیات و مظاهر را که عرصه کثرات و پلکان رشد و اعتلای اوست زیر پا بگذارد و آیات الهی را در هر شکل و رنگ از نگاه دل بگذراند و بسوی حق بشتابد که حق، ظل و نگاره و آینه نیست، بلکه حقیقت محض و صاحب جمال اصلی است؛ و توحید افعالی را به چشم ببیند، که همه آن‌همه کثرت، «مثنی و ثلاثا» به هم می‌پیوندند و سرانجام چیزی جز واحد نمی‌بیند و «لا موجود سواه» می‌گوید.

سفر دوم (بالحق فی الحق) وصول به بام معرفت است که خودمانند اصل وجود جلوه‌ها دارد و پرده در پرده و پله در پله است. در این مرحله از سفر سالک تجلیات صفات ذات حق را از جمال و جلال گرفته تا صمدیت و احدیت طی می‌کند و پرده‌های اسماء حسنی را می‌شکافد تا به سرپردهٔ أم الأسماء و کعبه دل‌ها برسد و کتاب سرنوشت هستی را ورق بزند و بر سر قدر واقف شود و به خلعت حکمت الهی مفتخر گردد و بار گران رسالت را بر دوش خود ببیند و مأمور ابلاغ آن شود.

سفر سوم (من الحق الی الخلق بالحق) حرکت و انقلاب عقلی با انوار قاهره جبروتی از جمع، سکر و فنای صفاتی به سوی الحاق شریعت، ادب و ظواهر به طریقت و خلوت و مستی (مرتبه ولایت و خلافت با جامعیت سلوک) است. این سفر عکس سفر اول رو به خلق دارد اما با یاری عصای حق و چشمی که چشم حق است و حواسی که همه حواس حق هستند و جز حق نمی‌بینند و نمی‌فهمند و دلی که سراچه حق شده است، اینبار کثرات را در عین وحدت و خلق را در هاله حق می‌بیند و چون به قضای الهی و سر قدر واقف شده است، هرچیز را جز در موضع خود نمی‌گذارد (که نام آن عدالت است) و هیچ کلامی جز در جای آن نمی‌گوید (که نام آن حکمت است) و حاصلی جز فضیلت از آن نمی‌خواهد.

اما در سفر چهارم (بالحق فی الخلق) حرکت و تحولات وجودی و جوهری در جهان شهادت است؛ اما با فنا و بقا در واحدیت خدا (مرحله اتحاد کامل ولی با انوار اسماء و صفات خداوند یا مرتبه امامت). عارف سالک از راه درازی رسیده است و ارمغانی برای خلق از سوی خالق متعال آورده، با دیدهٔ خارا شکاف خود که از چشم حق مایه می‌گیرد و از دریچهٔ وحدت همهٔ اسرار خلقت و رموز کثرت را به روشنی می‌بیند و موضع هرچیز را می‌داند و خیر را از شر و نیک را از بد و سود را از ضرر می‌شناسد و از ابر زبان او جز باران حکمت نمی‌بارد و جز به رضای حق گام بر نمی‌دارد و دست خدا در آستین مخلوق است. آن سالک که بر همه چیز عالم از انسان گرفته تا جماد، عشق می‌ورزید امروز همه را از خود و خود را همه می‌داند و به همه کس و همه چیز خدمت می‌کند، تلخ و شیرین و نوش و نیش و درد و درمان برای او یکسان است و اگر ردای نبوت و رسالت هم بر خلعت حکمت او افزوده شود به مرتبه پیامبری رسیده است. در این اسفار اربعه نه زمان شرط است و نه به مکان حاجت است.

منابع

۱. اسعد، محمدرضا، (۱۳۸۸)، «بررسی تطبیقی خواب و رویا در اندیشه های قرآنی و مثنوی مولانا»، فصلنامه ادبیات تطبیقی، سال سوم، شماره ۱۱.
۲. اشرف‌زاده، رضا، (۱۳۸۰)، حکایت شیخ صنعان از منطق الطیر عطار نیشابوری، تهران: اساطیر، چاپ سوم.
۳. بهشتی، الهه، (۱۳۷۶)، عوامل داستان، تهران: برگ، چاپ دوم.
۴. پراپ، ولادیمیر، (۱۳۷۱)، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس، چاپ دوم.
۵. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۰)، «شیخ صنعان»، مجله نیما، سال ۲۴، شماره ۵.
۶. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمدبن ابراهیم، (۱۳۶۸)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، تصحیح سیداحمد احمدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۷. عطار، فریدالدین، (۱۳۴۲)، منطق الطیر، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

۸. قلی‌زاده، حیدر، (۱۳۵۰)، «بازخوانی داستان شیخ صنعان»، فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه، سال نهم، شماره ۱۶، صص. ۹۸-۱۲۰.
۹. کزازی، میر جلال‌الدین، (۱۳۸۶)، «پارسا و توسا» (گزارشی از داستان شیخ صنعان در منطق‌الطیر عطار نیشابوری). تبریز: آیدین.
۱۰. مجیدی، فاطمه، (۱۳۸۴)، «ریخت‌شناسی داستان شیخ صنعان»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۷.
۱۱. میرصادقی، جمال، (۱۳۸۱)، عناصر داستان، تهران: سخن، چاپ چهارم.
۱۲. مینوی، مجتبی (۱۳۴۰)، «از خزاین ترکیه»، مجله دانشکده ادبیات، سال هشتم. شماره ۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی